

## فهرست

۷	..... نام هستی و شادی
۱۰	..... پیاس نامه
۱۱	..... مامی

### بخش اول دف و دایره در تاریخ ایران

۲۶	..... مل اول: نماد دایره در تمدن‌های کهن
۳۶	..... مل دوم: پیشینه تاریخی پیدایش دف / دایره در ایران و آسیای غربی
۶۰	..... مل سوم: موسیقی و کاربرد دف / دایره پس از اسلام تا پایان حمله‌ی مغول
۶۵	..... مل چهارم: موسیقی و کاربرد دف / دایره در دوره‌ی تیموری
۸۰	..... مل پنجم: موسیقی و کاربرد دف / دایره در دوران حکومت گورکانیان هند
۸۹	..... مل ششم: موسیقی و کاربرد دف / دایره در دوره‌ی صفویه
۱۰۷	..... مل هفتم: موسیقی و کاربرد دف / دایره در دوران افشاریه و زندیه
۱۱۷	..... مل هشتم: موسیقی و کاربرد دف و دایره در دوره‌ی قاجاریه و اوایل پهلوی اول

### بخش دوم دف و دایره در ادبیات فارسی

۱۳۰	..... متن مؤلف در این بخش
۱۳۶	..... یونگی به وجود آمدن تصوف اسلامی و استفاده‌ی دف در آن
۱۴۵	..... برد دایره به عنوان ساز
۱۵۱	..... برد واژه‌ی دف در آثار مشهور
۱۵۵	..... در شعر پارسی

بخش سوم  
دف و دایره در جهان ایرانی

۳۳۲	.....	استان‌های آذربایجان (شرقی، غربی و اردبیل) و آران (جمهوری آذربایجان)
۳۵۱	.....	استان اصفهان
۳۷۵	.....	استان بوشهر
۳۸۳	.....	استان تهران
۴۰۴	.....	استان چهارمحال و بختیاری
۴۱۱	.....	استان خراسان
۴۳۰	.....	استان خوزستان
۴۴۶	.....	استان زنجان
۴۵۱	.....	استان سمنان
۴۶۵	.....	استان سیستان و بلوچستان
۴۸۷	.....	استان فارس
۴۹۹	.....	استان قزوین
۵۱۱	.....	استان کردستان
۵۱۸	.....	استان کرمان
۵۳۳	.....	استان کرمانشاه
۵۳۸	.....	استان کهگیلویه و بویراحمد
۵۴۱	.....	استان گیلان
۵۵۵	.....	استان گلستان
۵۷۲	.....	استان لرستان و ایلام
۵۷۸	.....	استان مرکزی و قم
۵۸۸	.....	استان مازندران
۶۰۸	.....	استان هرمزگان
۶۱۴	.....	استان همدان
۶۲۳	.....	استان یزد
۶۴۸	.....	افغان‌ها و جمهوری افغانستان
۶۵۶	.....	تاجیک‌ها در جمهوری تاجیکستان و ازبکستان
۶۷۹	.....	کولی‌ها و نقش آنها در حفظ و اشاعه‌ی موسیقی بومی و دایره
۶۸۹	.....	کاربرد دف و دایره در مراسم تسخیرشدگی
۷۳۹	.....	فرهنگ‌نامه و سازشناسی دف / دایره در مناطق مختلف ایران
۷۵۰	.....	طریقه نواختن دف / دایره در مناطق مختلف ایران
۸۳۱	.....	جمهوری تاجیکستان و ازبکستان
۸۴۴	.....	نگاهی به نمونه‌های صوتی گردآوری شده در این مجموعه، از دیدگاه وزن و متر قطعات و طرح موسیقی
۸۹۱	.....	نت‌ها
۹۴۱	.....	منابع و مآخذ

**Shiraz-Beethoven.ir**

دوره‌ی گورکانیان متقدم و تقریباً همزمان با اوج‌گیری قدرت این سلسله و تثبیت موقعیت آنها در هند، توجه به موسیقی هندی در دربار فزونی یافت. سرآغاز این تغییر تقریباً با حکومت سومین امپراتور گورکانی، اکبر<sup>۳</sup> (۱۰۱۴ - ۹۶۳ ه. ق.)، همزمان بود. دوره‌ی حکمرانی اکبر یکی از مقاطع مهم عصر گورکانی بود. در دوره‌ی اکبر امپراتوری مغول که پیش از آن بیشتر از خاستگاه خود، ایران متأثر بود، صبغه‌ای هنری یافت. طول مدت حکومت اکبر و ثبات ناشی از قدرت او پایه‌های امپراتوری گورکانی را مستحکم کرد و گسترش متصرفاتش در سطح شبه‌قاره‌ی هند، فرهنگ‌های مختلف این سرزمین را زیر چتری واحد گرد آورد. همچنین مهاجرت از سرزمین‌های دور و نزدیک به هند، با انگیزه‌ی بهره بردن از هم‌زیستی فرهنگ‌های مختلف و تأثیر آنها بر یکدیگر بود. در این زمینه، اعتقادات و سیاست‌های اکبر در حکمرانی تأثیری بسزا داشت، چرا که او از تنوع فرهنگی حاکم بر قلمرو خود استقبال می‌کرد و به پیروان اعتقادات مختلف به یک اندازه آزادی بیان و عمل می‌داد. توجه و علاقه‌ی اکبر به هنرها، دربار او را محل اجتماع هنرمندان برجسته‌ای ساخت که از سراسر هند و سرزمین‌های اطراف با انگیزه‌ی بهره بردن از حمایت اکبر به دربار او روی می‌آوردند. در میان هنرها اکبر به موسیقی توجهی ویژه می‌کرد و خود نیز در این هنر دستی داشت. متأثر از فضای چندفرهنگی حاکم بر قلمرو و دربار اکبر، موسیقی دربار او به سمت تعامل فرهنگ‌های موسیقایی گوناگون جهت گرفت.

گرچه پیش از اکبر نیز حیات هنری در هند تا حدی چشمگیر بر پایه‌ی حمایت دربار استوار بود؛ اما دوره‌ی حکومت او عصری متفاوت را در حمایت از هنرها رقم زد. این تفاوت، به دلیل تمرکز فعالیت‌های هنری در دربار او بود. پیش از اکبر و نیز همزمان با نخستین

و سختگیری شاه تهماسب روبرو شد با خانواده‌ی خود و با کمک همایون پادشاه گورکانیان به هند رفت و در دربار همایون و اکبر به عزت تمام زیست. وی در تذکره‌ی خود (معروف به تذکره‌ی میرعلاءالدوله) از قوالان، خوانندگان و نوازندگان ایرانی دربار اکبر پادشاه گورکانی هند چنین نام می‌برد:<sup>۱</sup> ۱- میرسیدعلی ۲- استاد دوست محمد ۳- استاد یوسف ۴- مودود هروری ۵- استاد بهرام‌قلی ۶- استاد حافظ قانونی ۷- حافظ سلطان حسین ۸- استاد قاسم جنبکی مصری (یا استاد قاسم چنگی) ۹- حافظ شریف ۱۰- میر مست.

دوره‌ی گورکانیان با سلطه‌ی بیش از ۳۰۰ سال، تأثیری ماندگار بر فرهنگ و تمدن هند داشته است. در این عصر، ثبات سیاسی و اقتصادی و قدرت حکومت مرکزی، بر حوزه‌ی فرهنگ و هنر نیز تأثیرگذار بود و حمایت شاهان گورکانی از ادبیات و هنرها شکوفایی آنها را به ارمغان آورد.

در بررسی فرهنگ و هنر دوره‌ی گورکانی، توجه به محیط چندفرهنگی حاکم بر هند آن زمان اهمیت فراوان دارد. حضور همزمان فرهنگ‌های عرب، ایرانی و ترک در هند، که سابقه‌ی آن به سده‌ی ۵ ه. ق. بازمی‌گشت و به خلق انواعی جدید در هنر و ادبیات هند انجامیده بود، در دوره‌ی گورکانیان به اوج خود رسید. در این میان موسیقی هندی نیز از تغییرات ناشی از این محیط چندفرهنگی بی‌تأثیر نبود. امپراتوری گورکانی همچون معاصران خود در شبه‌قاره‌ی هند - سلسله‌ی شرقی در جونیور، سلاطین بهمنی دکن و پادشاهان خلجی در مالوا - حامیان موسیقی بودند. آنها مانند حاکمان مسلمان متقدم هند از فرهنگ‌های موسیقایی متنوع این سرزمین حمایت کردند و موسیقی‌دانانی از شمال و جنوب هند، ایران و عثمانی در دربار خود گرد آوردند. با توجه به محیط چندفرهنگی دربار گورکانی می‌توان گفت که موسیقی هندوستان (موسیقی شمال هند) در دوره‌ی گورکانی و بر پایه‌ی سنت قدیم موسیقی هند و هم‌زیستی آن با فرهنگ‌های ایرانی، عرب و ترک شکل گرفت. در دوره‌ی گورکانیان متقدم، ظهیرالدین همایون (۹۳۷ - ۹۳۲ ه. ق.) و ناصرالدین همایون (۹۶۳ - ۹۳۷ ه. ق.) فرهنگ موسیقایی دربار بسیار از موسیقی خاستگاه گورکانیان ایران<sup>۲</sup>، متأثر بود. با سپری شدن

۱. جوادی، غلامرضا: موسیقی ایران از آغاز تا امروز،

صص ۳۴۸ - ۳۴۷.

۲. منظور قلمرو فرهنگی ایران است که خاستگاه جغرافیایی

گورکانیان ماوراءالنهر را نیز دربر می‌گیرد.

۳. جلال‌الدین اکبر، شاه اول.

نظام سنتی ایران و بیشتر از آن اندیشه‌ی سنتی متصلب، آن تحولات و این دگرگونی‌ها نه می‌توانست فهمیده شود و نه رویارویی با چالش آن دو ممکن می‌شد.<sup>۱</sup>

موسیقی ایران آن‌گونه که دیده‌ایم همانند تاریخ‌مان پر از تلاطم، حذف، استحاله، از هم‌گسیختگی بوده است، موسیقی‌دانان بی‌شماری از بین رفته و یا خانه و کاشانه‌ی خود را ترک کردند، سازهایی که به کلی از بین رفته‌اند و یا اینکه تغییرات زیادی در آنها به وجود آمده است. نغمه‌هایی که تنها نامی از آنها مانده و یا اینکه ممکن است نامی و اثری هم از آن باقی نمانده باشد. اما هر چه بود، ما به دورانی رسیده‌ایم که با همه‌ی این تغییرات می‌بایست موسیقی‌مان را گردآوری کنیم. به ویژه چیزی که مانده را ثبت کنیم تا شاید آیندگان بتوانند تحولی شگرف در آن به وجود آورند.

در دوره‌ی قاجار از همان زمانی که دیگر جنگ ظاهراً به پایان رسیده بود (یعنی پس از جنگ ایران و روس) موسیقی‌دانان آن زمان آگاهانه و یا ناخودآگاه، شاید زمانه می‌طلبید، از انهدام بنای مخروبه‌ی موسیقی ملی و قدیمی ایران به اقتضای حرفه یا بنابر عشق و علاقه و ذوق شخصی جلوگیری کردند و حافظ و راوی آن شدند. «آنچه از موسیقی قدیم ایران به دوره‌ی قاجار رسید و به عصر کنونی منتقل گردید همان است که اساتید عصر قاجاریه اعم از خواننده و نوازنده جمع‌آوری و با تعلیم به جانشینان خویش یا افراد تحت تربیت و تعلیم خود و طالبین این فن به زمان بعد انتقال دادند».<sup>۲</sup> موسیقی‌دانان بزرگی در عهد محمدشاه ظهور کردند که هر یک در فن خود استادی بی‌مانند بودند مانند آقا علی‌اکبر استاد تار، حسن‌خان استاد سنتور، خوش‌نواز استاد کمانچه، آقا مطلب استاد کمانچه و میرزا غلامحسین پدر سماع حضور که کمانچه‌ی مخصوص اختراع کرده بود. استادان موسیقی معروف عهد ناصرالدین شاه تربیت‌شدگان این استادان هستند و آنچه از موسیقی قدیم ایران اکنون در دست است به وسیله‌ی همین اساتید از دوره‌ی قبل به عهد بعد منتقل

عشیره‌ای و ایلاتی دیگر توانایی مقابله با تغییرات و تحولات علمی و فنی و نظامی کشورهای اروپایی به ویژه روسیه را نداشت.

هیأت‌های نظامی مختلف از کشورهای اتریش، ایتالیا، انگلیس، فرانسه در دوره‌های مختلف وارد ایران شدند، اما راه چاره صرفاً این کارها نبود، بلکه می‌بایست بنیان‌های حکومتی نیز تغییر یابد که این امر به سادگی امکانپذیر نبود.

سیدجواد طباطبایی، تاریخ ایران از دوره‌ی صفوی تا پایان شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس را چنین ارزیابی می‌کند:

«تاریخ ایران‌زمین در دوره‌ی گذار با شکست شاه اسماعیل در چالدران آغاز شد و با شکست عباس میرزا در جنگ‌های ایران و روس و فروپاشی ایران به پایان رسید... این دوره از تاریخ ایران، به سبب دگرگونی‌های تاریخی و تاریخ اندیشه در اروپا و نیز با توجه به تحولات تاریخ اندیشه در ایران، دوره‌ای است که جز در پرتو تاریخ اندیشه قابل درک نیست. در این دوره، نظام حکومتی ایران، در ادامه‌ی سلطنت خودکامه‌ی دوره‌ی اسلامی متأخر، تحول عمده‌ای پیدا نکرد، در حالی که مبانی اندیشه‌ی جدید در اروپا - که به قدرت مسلط جهانی تبدیل می‌شد - منطق مناسبات را برهم زد. نظام حکومتی ایران، در بهترین حالت، با تکیه بر اندیشه‌ی سنتی سلطنت خودکامه عمل می‌کرد و با تکیه بر آن نیز فهمیده می‌شد، در حالی که با چیره شدن منطق مناسبات جدید، شیوه‌ی فرمانروایی ایران برای اینکه بتواند نماینده‌ی مصالح «ملی» باشد و آگاهانه آن را تأمین کند، می‌بایست بر شالوده‌ی نوآیینی استوار می‌شد. اگر از دهه‌های گذرایی که فرمانروایی آگاه به مصالح «ملی» بر تخت سلطنت نشست، صرف‌نظر کنیم، بر این سه سده که از بسیاری جهات برای ایران تعیین‌کننده بود، «منطق شکست» حاکم بود. تحولات جهانی و به ویژه دگرگونی‌های اندیشه، روندی بازگشت‌ناپذیر پیدا کرده بود، اما با امکانات

۱. طباطبایی، سیدجواد: *دیباچه‌ای بر نظریه‌ی انحطاط ایران*.

ص ۱۱۳.

۲. مشحون، حسن: *تاریخ موسیقی ایران*، صص ۷۳ - ۳۷۲.

بهاء‌ولد هفتاد ساله زمانی قصد ترک قلمرو خوارزمشاهیان را داشت که همه جا سخن از جنگ بود. اخبار جنگ‌های سلطان در بلاد ترک و کاشغر و هم‌چنین آوازه‌ی هجوم قریب‌الوقوع تاتارها، در همه جا وحشت می‌پراکند. آوازه‌ی خان جهانگشای، چنگیزخان مغول، تمام ماوراءالنهر و خراسان را به شکلی مبهم و مرموز، غرق در وحشت کرده بود. جنگ‌های خوارزمشاه هم تمام ترکستان و ماوراءالنهر را در خون و وحشت فرو برد.

وقتی بهاء‌ولد به قصد خروج از قلمرو خوارزمشاه، خانه‌ی خود را در بلخ رها کرد و با خانواده و هر چه داشت به آهنگ حج از خراسان عزیمت عراق و حجاز کرد، جلال‌الدین محمد سیزده سال داشت. کاروان بهاء‌ولد پس از ترک نیشابور به سوی بغداد روانه شدند و در نهایت خانواده‌ی بهاء‌ولد به مدرسه‌ای دعوت شدند تا در آنجا اقامت کنند (۶۳۲ق). شیخ مدرسه از بهاء‌ولد خواسته بود تا در بغداد برای مسافران، مقیمان، حاجیان و صوفیان اهل خراسان که در آن ایام در بغداد بودند، مجلس وعظ برپا کند و او که در طی مسافرت چندان مجال وعظ و تذکیر پیدا نکرده بود، این دعوت را با خرسندی پذیرفت.<sup>۳</sup>

حسن قبولی که این مجالس بهاء‌ولد با آن مواجه گشت، سبب شد تا شیخ‌الشیوخ بغداد وی را به مسافرت به بلاد روم دلالت و تشویق کند که در آن ایام قلمرو خاندان نامی از سلاله‌ی سلجوقی و کانون فرهنگ درخشان زبان فارسی محسوب می‌شد. شاید پذیرایی سلطان آن ولایت (۶۱۸ق)، علاء‌الدین کیقباد (حک: ۶۱۷-۶۳۴ق) در نظر واعظ خراسانی نشانه‌ی علاقه‌ی او به این فرهنگ و به اهل علم بود. بهاء‌ولد هم که در این ایام با آنچه از هجوم تاتار به بلخ و خوارزم و خراسان شنیده بود، بازگشت به سرزمین اجدادیش را برای پدر غیرممکن می‌دید، از اینکه سرانجام خانواده‌ی او به دلالت و توصیه‌ی شیخ، به دیاری آشنا و سرزمینی که

دیگر زندگی در بلخ، وخش، سمرقند و تقریباً در سراسر قلمرو سلطان را بر وی دشوار کردند.

مقارن این احوال، قلمرو سلطان به خصوص در حدود سمرقند و بخارا و نواحی مجاور سیحون به شدت، دستخوش زلزله و بی‌ثباتی بود.

در چنین احوالی شایعه‌ی هجوم مخرب و خونینی از جانب اقوام تاتار، اذهان عامه را به شدت مضطرب می‌کرد. بهاء‌ولد که سال‌ها در بیشتر سرزمین‌های ماوراءالنهر و ترکستان شاهد ناخرسندی عامه از غلبه‌ی مهاجمان بود و سقوط آن بلاد را در مقابل هجوم احتمالی تاتار حتمی می‌دانست. خروج از قلمرو خوارزمشاه و برای حفظ امنیت خود و یارانش به مصلحت دید.<sup>۱</sup>

در آن ایام، بلخ یکی از چهار شهر بزرگ خراسان محسوب می‌شد که مثل سه شهر دیگر آن؛ یعنی مرو، هرات و نیشابور، بارها تختگاه فرمانروایان ولایت شده بود. با آنکه بلخ طی نیم قرن، معروض ویرانی‌های بسیار شده بود، هنوز از بهترین شهرهای خراسان و آبادترین و پرآوازه‌ترین آنها به شمار می‌رفت.

در قرن هفتم هجری نظام اسلامی از روح و قوت خالی شد. شهامت را از میلیون‌ها انسان گرفته بود و تیشه به ریشه‌ی دین زده بود و پیکر اسلام را از درون جویده بود. اسلام در قرن هفتم همین بس که عمارت سستی بیش نبود. در هفت قرن نخست عمرش بس طوفان‌ها از سرگذرانده بود، ولی اکنون به جایی رسیده بود که رفته‌رفته بنیه از دست می‌داد و از قضا جامعه‌ی اسلامی در این زمان با دو دشمن بزرگ روبرو بود. صلیبیان از غرب (هدف مدعای این جنگ‌ها بازپس ستادن سرزمین‌های مقدس از مسلمان بود) و مغولان از شرق.

بدین‌سان جامعه‌ی اسلامی قرن هفتم نماد یک نظام اجتماعی فاسد و عاجز از رشد و پویایی و فاقد توانایی در مقاومت مؤثر بود. برای هر جامعه‌ای در این وضع، جان به در بردن از خطر خارجی بزرگ دشوار بود و دشوارتر آنکه از درون نیز تهدید می‌شد. طرف‌های گوناگون درگیر جنگ در پی دستیابی به اهداف مختلفی بودند که مهم‌ترین آن محو کردن اسلام از صفحه‌ی روزگار بود.<sup>۲</sup>

۱. زرین‌کوب، عبدالحسین: پیشین، ص ۳۶.

۲. اقبال، افضل: زندگی و آثار مولانا جلال‌الدین رومی، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۵.

۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، پیشین، صص ۴۹ و ۵۷.

مقارن شد. سلطان ابوسعید به سبب برخی ملاحظات سیاسی و مشورت با خواجه عبیدالله احرار به مرو سفر کرده بود. جامی نیز که در سمرقند بود، همراه با خواجه احرار به سوی مرو روانه شد.<sup>۵</sup>

مقارن با این سفر جامی، سلطان ابوسعید به توصیه و تشویق خواجه احرار و به دلیل اعاده‌ی خطه‌ی آذربایجان به قلمرو سیاسی تیموریان به جنگ با آق قویونلو رفت و در آنجا گرفتار شد و در ۸۷۳ق، به خونخواهی گوهرشاد بیگم به قتل رسید. جامی نیز از مرو به هرات بازگشت و هم‌چنان به تدریس و تألیف ادامه داد.

در این دوره، هرات به دست سلطان حسین میرزا تصرف شد (۸۷۵ق). این سلطان تیموریان و ندیم مشهورش امیرعلیشیر نوایی که سپس به وزارت رسید، پیش از آن نیز گویا به هنگام آموزش در هرات با نام جامی آشنایی داشت؛ زیرا پس از به قدرت رسیدن سلطان حسین میرزا و ندیمش، امیرعلیشیر نوایی، پیوند جامی با دربار و درباریان به‌خصوص نوایی استوارتر و محکم‌تر شد. به طوری که جامی پس از ۸۷۸ق دقیقاً یکی از حلقه‌های اصلی دستگاه سیاسی سلطان حسین محسوب می‌شد، آن هم نه فقط در دربار، بلکه در خانقاه و مدرسه و در میان توده‌ی مردم. او با حفظ مقام معنوی و جاذبه‌های آن، می‌توانست بسیاری از درشتی‌های دربار را هموار و ناآرامی‌های مردمی را آرام کند.

در ۸۷۷ق که جامی قصد داشت تا به حجاز رود و حج گذارد، علیشیر نوایی را عهده‌دار امور و مهمات خود در هرات کرد.

آنگونه که پس از بازگشت جامی از مکه، عده‌ی زیادی نزد او آمدند و گفتند: «هر روز، به واسطه‌ی التفات

توجه و تعلق داشتند، پذیرفت. جامی در جایی از خدمات اجتماعی خواجه احرار یاد کرده و از تأثیر سخن او بر ابوسعید سخن گفته است.<sup>۱</sup>

بر این اساس، خواجه عبیدالله احرار پیش از سال ۸۷۰ق، به هرات آمد. در هرات جامی به وی پیوست. در اولین ملاقاتی که میان احرار و جامی در حوالی نهنز انجیل روی داد، شیخ نقشبندی به قابلیت و استعداد جامی پی برد و فردای آن روز به محله‌ی خیابان هرات - که منزل جامی در آنجا بود - رفت و جامی را برانگیخت تا در حوالی منزلش، کانونی مشتمل بر مدرسه، خانقاه و باغ بنا کند.<sup>۲</sup>

پیش از سال ۸۷۰ق پیوند جامی با خواجه‌ی احرار هر چند به رابطه‌ی مرید و مراد شباهت ندارد، اما همین پیوند را می‌بایست نقطه‌ی عطفی در زندگی جامی تلقی کرد. چرا که خواجه احرار که پیری دهقان و اُمی بوده و قطعاً، شیفته‌ی دانش جامی و پایه‌ی علمی او شده بود، استعدادهای ناشناخته جامی را در هرات و ماوراءالنهر مطرح کرده و او را همانند نماینده‌ی خود در قلمرو خراسان محسوب نکرد. جامی نیز به یقین، پس از نخستین ملاقات با خواجه‌ی احرار، بخش‌هایی از دفتر نخست سلسله‌الذهب را نوشته و در آن از این شیخ نقشبندی تجلیل کرده است.<sup>۳</sup>

جامی در این سال‌ها، به تدریس و تألیف آثار خود در هرات مشغول بود تا آنکه در محرم سال ۸۷۰ق به سوی سمرقند رفت و به دیدار خواجه‌ی احرار رسید. چند روز پس از ملاقات وی با احرار، شیخ نقشبندی به دلیل رفع موانع سیاسی میان میرزا عمر شیخ و سلطان احمد میرزا، پسران ابوسعید گورکان، به ترکستان رفت و جامی را به فاراب فرستاد. پس از آنکه، احرار به تاشکند بازگشت، جامی را دوباره به آن شهر فراخواند. جامی یک ماه در تاشکند ماند و هر روز میان او و شیخ نقشبندی دو نوبت دیدار روی می‌داد و مجالس انس تشکیل و مباحث عرفانی بحث می‌شد. در این مجالس، بسیاری از صوفیان نقشبندی و شاهزاده عمر شیخ میرزا شرکت می‌کردند.<sup>۴</sup>

جامی بار دیگر به هرات رفت، اما به قصد دیدار و ملاقات شیخ نقشبندی دوباره به سمرقند بازگشت. این سفر، با سفر سلطان ابوسعید گورکان از هرات به مرو

۱. مایل هروی، نجیب: پیشین، ص ۴۰.

۲. باخرزی، عبدالواسع: پیشین، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۳. مایل هروی، نجیب: پیشین، ص ۴۰.

۴. صفی، فخرالدین علی کاشفی: پیشین، ص ۲۴۹.

۵. اسفزاری، محمد زمجی: *روضات الجنات فی اوصاف*

مدینه هرات، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران،

۱۳۷۷، ص ۸۷۲.

دلم بگرفت از تحصیل علم و بحث دانایی  
خوشا هنگام رسوایی زهی ایام شیدایی  
مرا از بی‌سروپایی گدایان عیجو هر دم از آن غافل  
که سلطانی است اندر بی‌سروپایی  
همادر کوی نادانی بر غم پند دانایان  
بسوزان دفتر دانش بشوی اوراق دانایی  
اغلب مسظورات و تألیفات علمی و ادبی او به  
واسطه‌ی عدم اهتمام و بی‌اعتنایی او در سفر و حضر  
مفقودالاثـر شد و از بین رفت و فقط چیزی که اخیراً از  
چنگ موریانه نجات یافته و فعلاً در دست هست  
تعلیقات متفرقه‌ی اوست بر نهج‌البلاغه و مقامات  
حریری و قسمتی از حواشی بر شرح تجرید قوشچی و  
چند جزوه از شرح بر شمسیه‌ی منطق و شرح بر قصاید  
مشکل عربی.

با وجود آنکه هما خط نستعلیق را خوش می‌نوشته  
چنان‌که از بعضی قطعات و انشآت نثری او که اکنون در  
دست هست معلوم می‌شود چندان اهتمامی به  
جمع‌آوری دیوان و نوشتن اشعار خود با خط خوب  
نداشته است و از همین جهت خیلی از اشعار و نثریات  
او در سفر و حضر بالمره از بین رفته است و آنچه با  
هزاران زحمت و مشقت به دست آمده فقط قریب به  
هجده هزار بیت است که به جهد و کوشش فرزندان  
مرحومین میرزا عنق‌ای ملک‌الشعرا و میرزا طرب  
جمع‌آوری و مرتب شد و به مساعی مرحوم  
مجدالسلطنه و آقا میرزا صدرالدین شیرازی در زمان  
مظفرالدین شاه به طبع رسید و منتشر شد.

بعد از پیمودن مراحل تحصیل و طی شدن قسمتی  
از زندگانی بعدها به سبب احساس و میل ذاتی رغبتش  
در ادبیات فارسی کامل‌تر شده این رشته را اختیار و  
تعقیب می‌نماید و عشق مفرطش در این مقصود بر فنون  
فضایل چربیده از جمیع آنها صرف‌نظر می‌کند و معلم  
فطرتش در دبستان وجود درس شاعری می‌آموزد و در  
این میدان گوی توفیقی می‌رباید و هر چند در مذاق  
عرفانی او حماسه‌سراییی و خودستایی روان بوده،  
چنان‌که می‌گوید:

در مذهب محبت کفر است خودستایی

بیگانه باش از خویش با ما گر آشنایی

اما باز به‌ندرت اشاره به مقام تفوق و قدرت طبع

تحمل مشقت و صعوبت کرد؛ زیرا با وجود فقر و  
تهی‌دستی خیلی آبرومند و بلند طبع بوده و طبعاً تملق  
و چاپلوسی را خوب نمی‌دانست.

بعد از فراغت از تحصیل به عزم سیاحت رهسپار  
هندوستان شد و از آنجا به وطن اصلی خود، شیراز  
بازگشت و پس از دو سال توقف در شیراز به طرف  
حجاز به زیارت مکه‌ی معظمه مشرف شد و دوباره  
مراجعت به شیراز کرد و از شیراز به اصفهان آمد و در  
اصفهان با مرحوم حجة‌الاسلام حاج سید محمد باقر  
شفتی و مرحوم معتمدالدوله منوچهر خان حکمران  
اصفهان آشنایی کامل پیدا کرده و از طرف آنها نسبت به  
او احترامات فائمه و تجلیلات شایانی به عمل آمد و از  
اصفهان به صحابت دستخط و معرفی مرحوم سید  
مذکور به طهران رفت و نزد محمد شاه قاجار تقرب و  
منزلی به سزا یافت و از آنجا به عزم خراسان مسافرت  
طولانی نمود. چندی بر سبیل سیاحت در افغانستان و  
ترکستان به سر برد و از ترکستان به کرمان و از کرمان به  
اصفهان بازگشت. در این مرتبه عودت به اصفهان آب و  
هوای آنجا را پسندید و هوای اقامت در اصفهان کرد.  
بالاخره به اصرار بعضی از اجله و اعظام محل و به  
اهتمام معتمدالدوله (منوچهر خان) در شهر اصفهان  
توطن جست و برای آنکه در جوار مرحوم حاج میرزا  
معصوم (از سادات خاتون‌آبادی اصفهان) باشد، محله‌ی  
پاقلعه را که در جنوب شرقی اصفهان واقع است برای  
سکنی انتخاب کرد و در ۱۲۵۹ ق تاهل اختیار کرد. در  
جلوس ناصرالدین شاه قاجار به طهران احضار شد و  
چندی ملازم و ندیم شاه بود و بعد از نقاهت و  
شکستگی مراجعت به اصفهان کرد و تا آخر عمر در آنجا  
زیست.

در ایام اشتغال به تحصیل گاهی بر سبیل تفنن  
قریحه‌ی شاعرانه‌ی ذاتی‌اش به سرودن ترانه‌های  
منظومی به عربی یا فارسی می‌کرد و اغلب اوقات نیز به  
تدریس کتب ادبی عربی و بعضی دواوین شعرای عرب  
می‌پرداخت و در هنگام اقامت اصفهان نیز با وجود  
اینکه کاملاً از این عوالم بیزار و منصرف شده بود، گاهی  
به اصرار بعضی ارباب ذوق حوزه‌ی تدریسی برای او  
منعقد می‌شد، اما چیزی نمی‌گذشت که به عزلت یا  
مسافرت بالمره اساس را برهم زده و می‌گفت:

قدری حنا در کف دست خود می‌گذارد و به دختران دم‌بخت تعارف می‌کند تا بردارند و به ناخن‌های دست و پای خود ببندند و زودتر عروس شوند. در این موقع شربت می‌آورند و اسفند دود می‌کنند و دایره می‌نوازند و زنان مجدداً با نوک انگشتان به لب و دهان خود می‌زنند و «هولولو، شولولو» می‌گویند.

بعد دلاک دست و پای عروس را می‌شوید و گیس او را می‌بافد، اما قبل از بافتن گیس عروس، دست خود را روی سر او می‌گذارد و انعام می‌طلبد. دلاک پس از گرفتن انعام سر و موی عروس را می‌شوید و سر و تن او را آب می‌کشد. همراهان عروس وی را از حمام خارج کرده و لباس می‌پوشانند. در این موقع شیرینی و شربت می‌آورند و اسفند دود می‌کنند و زنان دایره می‌نوازند و می‌رقصند. در تمام این مدت یک دسته دهل و سرنا در جلوی حمام به نواختن آهنگ‌های محلی مشغول است و چند تن از زنان ده نیز به نوای ساز و دُهل آنها رقص و پایکوبی می‌کنند.

همزمان با حمام رفتن عروس، چند تن از خویشاوندان و دوستان نزدیک داماد، وی را نیز به حمام می‌برند و با شادی و نشاط لباس از تن او بیرون می‌آورند و به دست دلاک می‌سپارند. در طول مدتی که عروس و داماد در حمام هستند خصوصاً از لحظه‌ای که حنابندان شروع می‌شود پایکوبی دو دسته نیز آغاز می‌شود و این شعر را به طریق سئوال و جواب با آهنگ خاصی می‌خوانند:

دسته‌ی اول:

می‌کشم قداره را می‌شکنم دروازه را

چادرِ بار آورده‌یُم<sup>۱</sup> کی پیژم جانانه را

دسته‌ی دوم:

نِکشی قداره را نشکنی دروازه را

چادرِ یار واپس بُبُر کی نمی‌دیم<sup>۲</sup> جانانه را

دسته‌ی اول:

می‌کشم قداره را می‌شکنم دروازه را

دسما<sup>۳</sup>ل یار آورده‌یُم کی پیژم جانانه را

دسته دوم:

نکشی قداره را نشکنی دروازه را

دسما<sup>۳</sup>ل یار واپس بُبُر کی نمی‌دیم جانانه را

دسته‌ی اول:

می‌کشم قداره را می‌شکنم دروازه را

چارقد یار آورده‌یُم کی پیژم جانانه را  
دسته‌ی دوم:

نکشی قداره را نشکنی دروازه را  
دسما<sup>۳</sup>ل یار واپس بُبُر کی نمی‌دیم جانانه را  
دسته‌ی اول:

می‌کشم قداره را می‌شکنم دروازه را  
کلا<sup>۳</sup>ب یار آورده‌یُم کی پیژم جانانه را  
دسته‌ی دوم:

نکشی قداره را نشکنی دروازه را  
کلا<sup>۳</sup>ب یار واپس بُبُر کی نمی‌دیم جانانه را  
دسته‌ی اول:

می‌کشم قداره را می‌شکنم دروازه را  
پیرهن یار آورده‌یُم کی پیژم جانانه را  
دسته‌ی دوم:

نکشی قداره را نشکنی دروازه را  
پیرهن یار واپس بُبُر کی نمی‌دیم جانانه را  
دسته‌ی اول:

می‌کشم قداره را می‌شکنم دروازه را  
شوارِ یار آورده‌یُم کی پیژم جانانه را  
دسته‌ی دوم:

نکشی قداره را نشکنی دروازه را  
شوارِ یار واپس بُبُر کی نمی‌دیم جانانه را  
دسته‌ی اول:

می‌کشم قداره را می‌شکنم دروازه را  
جوراب یار آورده‌یُم کی پیژم جانانه را  
دسته‌ی دوم:

نکشی قداره را نشکنی دروازه را  
جورابِ یار واپس بُبُر کی نمی‌دیم جانانه را...  
و همین‌طور ادامه می‌یابد.

هنگام آمدن داماد از حمام و آمدن عروس به خانه‌ی داماد، سرنا و دهل می‌نوازند. برخی از زنان نیز دایره می‌زنند و ترانه‌های مخصوص می‌خوانند. سهراب محمدی، بخشی<sup>۴</sup> کرد شمال خراسان می‌گوید:

۱. آورده‌ام.

۲. کی نمی‌دیم = که نمی‌دهیم.

۳. کلا<sup>۳</sup>ب = گردنبند.

۴. بخشی‌ها راوی نقل‌های موسیقایی با دوتار در خراسان هستند.



عروسی و یا به طور مستقل برگزار می‌کنند. البته امروزه کمتر می‌توان شاهد اجرای مولودی در مراسم عروسی بود. مراسم مولودی مخصوص زنان است و آخوندهای زن، مولودی می‌خوانند و آریونه می‌نوازند. نوازندگان زن آریونه هم در مجالس عروسی و هم مولودی شرکت می‌کنند. به اعتقاد برخی سالخوردگان یزد استفاده از آریونه‌هایی که زنگوله یا پولک فلزی دارند در مراسم مولودی حرام است و به همین دلیل گاه در مجالس مولودی از آریونه‌هایی استفاده می‌شود که فاقد زنگوله‌اند. این مجالس را معمولاً کسانی برگزار می‌کنند که نذر و نیازی دارند.<sup>۷</sup>

## آریونه یا عربونه

آنچنان که در نوشته‌های محمدرضا درویشی (که در بالا نقل شد) می‌بینیم، «عربونه» را آریونه نوشته است. «آریونه» نمی‌تواند دارای هویت و معنا باشد؛ اما اگر آن را «عربونه» بنویسیم، «چیزی که عربی است» می‌تواند معنی دهد. یکی از نام‌های این ساز در کشورهای عربی Arabani است.

همان‌طور که در ابتدای فصل نوشتیم، سرزمین یزد به دلیل قرار گرفتن در کنار شاهراه اصلی شرق و غرب ایران بسیاری از اقوام به آنجا به راحتی می‌توانستند نفوذ کنند و در نخستین سده‌ی اسلامی نیز این سرزمین به دست اعراب افتاده و قبایل عرب در آنجا مستقر شدند. به گفته‌ی دکتر علی عرب خردمند اهل یزد<sup>۸</sup>،

1. Ratam

2. Arta

3. Asha

۴. آخته، ابوالقاسم: جشن‌ها و آیین‌های شادمانی در ایران از دوران باستان تا امروز، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۶۹.

۵. بیرونی، ابوریحان: آثارالباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲، ص ۲۸۶.

۶. درویشی، محمدرضا: دایرةالمعارف سازهای ایران، جلد دوم، ص ۴۲۵ (البته به نظر نمی‌رسد که مراسم منسوخ شده باشد!) در مورد واژه آریونه یا عربونه در ادامه توضیح داده می‌شود.

۷. همان کتاب، همان صفحه.

۸. در گفت‌وگوی شخصی با ایشان.

آتش در عالم مادی باشد، پس در بحث جشن آتش نیز می‌تواند مصداق داشته باشد. آشا در پارسی باستان مترادف رتام<sup>۱</sup> است. کلمه‌ای که در زبان یونانی باستان، اساس فلسفه فرض شده است. در پارسی باستان برای اولین بار خشایارشا در کتیبه‌اش واقع در کاخ تیچر در تخت‌جمشید به کله‌ی «اشا» اشاره کرده و گفته است... تمام عبادتگاه‌های دیوان را خراب کرده و اهورامزدا، آرته<sup>۲</sup> و آشه<sup>۳</sup> را به فروتنی پرستش می‌کند.<sup>۴</sup> در آثارالباقیه آمده است:

«روز سوم اردیبهشت (اشتادروز) عید

است، یعنی راستی بهتر است. این دو عید، یعنی عید اردیبهشتگان در روز سوم ماه وعید اشتادروز ۲۶ ماه اردیبهشت منتهای خیر است. اردیبهشت پادشاه آتش و نور است به فرمان خدا تا با کمک ادویه امراض را دفع کند و دروغ را از راست نمایان سازد بر مبنای اوستا».<sup>۵</sup>

برگزاری جشن اردیبهشتگان در گذشته، در روزهای نخستین فروردین ماه برابر با اردیبهشت روز از ماه فروردین در یزد برگزار می‌شده است. اما برگزاری این جشن بعد از نیم قرن انجام می‌پذیرد. این نیایش آیینی بر طبق نوشته‌های مری‌بویس در سفرش به کرمان در ۴۶ سال پیش انجام گرفته است و قرار است در روز دوشنبه دوم اردیبهشت برابر با جشن اردیبهشتگان در آتشکده اتجمن زرتشتیان کرمان برگزار شود. دایره / عربونه ساز اصلی جشن‌های زرتشتیان است.

## مراسم تشییع جنازه

«در قدیم هنگام تشییع جنازه فرد زرتشتی در مسیر محله به دخمه - که به نوعی گورستان زرتشتیان محسوب می‌شد - در پیشاپیش جسد سُرنا و آریونه (همان عربونه) می‌نواختند. این مراسم که «ساز و گشت» نام داشت و برای تمام زرتشتیان متوقفاً برگزار می‌شد و حدود شصت تا هفتاد سال است که منسوخ شده است. آریونه ساز همراهی‌کننده‌ی آواز سرناست...»<sup>۶</sup>

## مراسم مولودی خوانی

«مسلمانان یزد گاه مراسم مولودی را یا در مجلس